

تحلیلی بر شخصیت عبیدالله بن حر جعفی و جایگاه او در تحولات عراق

(از خلافت علی علیه السلام تا روی کار آمدن مروانیان)

مریم سعیدیان جزی^۱

چکیده

یکی از مسائل مهم در تاریخ اسلام، تبیین میزان و چگونگی نفوذ شخصیت‌ها در تاریخ است. اشراف و رجال قبیله‌ای، در قرن نخست هجری و تحت حمایت امیران و خلفای اموی و غلبه فرهنگ قبیله‌ای بر جامعه اسلامی، فرصت ظهور و عمل بیشتری یافتند و در تحولات اجتماعی و سیاسی، سهم مؤثری را ایفا کردند. در این تحقیق، به نقش و جایگاه یکی از این رجال قبیله‌ای پرداخته می‌شود. عبیدالله بن حر جعفی، از مشاهیر قبیله جعفی است که منابع اسلامی اطلاعات پراکنده و ناقصی را در باره او ارائه داده‌اند.

ظهور عبیدالله جعفی، هم‌زمان با تحول در ساختار قدرت سیاسی و تکوین جریان‌های مهم فکری - اسلامی بود. وی از جمله شخصیت‌های نظامی و اجتماعی است که در دوران اسلامی، تحت تأثیر تربیت قبیله‌ای و شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم بر عراق رشد کرد و به دلیل برخورداری از موقعیت اجتماعی، مهارت نظامی و اتخاذ دیدگاه‌ها و مواضع متفاوت و مؤثر نسبت به جریان‌ها و حوادث تاریخی، مورد توجه معاصران و متون اسلامی قرار گرفت. بررسی ابعاد شخصیتی عبیدالله و میزان و چگونگی نفوذ تاریخی وی، مسئله اصلی این تحقیق است.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان: msaeedyan@ltr.ui.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۹/۱۱

در این نوشتار، سعی بر آن بوده تا با ارزیابی اخبار و گزارش‌های موجود پیرامون عبدالله جعفری، جایگاه سیاسی و اجتماعی او در تحولات تاریخ اسلام تبیین و تحلیل گردد. روش تحقیق در این مقاله، اسنادی، توصیفی و تحلیلی است که با استفاده از متون مختلف اسلامی انجام گرفته است. فایده این تحقیق، آن است که با ارزیابی میزان همبستگی نقش انسان با تاریخ، بخشی از مسائل مهم در تحلیل تاریخ تحولات اسلامی قرن اول هجری پاسخ داده خواهد شد.

واژه‌های کلیدی

عبدالله جعفری، عراق، عثمانی، جنگاوری، تعصبات قومی و قبیله‌ای.

مقدمه

در مورد شخصیت و گرایش‌های مذهبی و عقیدتی عبدالله، سخن فراوان است. از سویی، تحقیقات و پژوهش‌های انجام‌شده و دانشنامه‌های اسلامی، به طور مستقل به این موضوع نپرداخته‌اند و صرفاً اخباری کوتاه از حضور وی در برخی حوادث ارائه داده‌اند. با توجه به سوابق تحقیقاتی نویسنده و به‌ویژه رویکرد این مقاله که شناخت عبدالله و تحلیل جایگاه سیاسی اجتماعی وی می‌باشد، مهم‌ترین منابع و مسانید این تحقیق، منابع متقدم تاریخی، رجالی و تکنگاری‌های موجود اسلامی است؛ اما در عین حال، اخبار و گزارش‌های موجود در منابع اسلامی، از تفاوت‌ها و تناقض‌های بسیاری برخوردار است. آنچه درک و دریافت این موضوع را دچار سردرگمی می‌کند، تعارض گرایش‌های سیاسی با گرایش‌های مذهبی و عقیدتی و سلابیق فردی عبدالله است که مباحث موجود در خطابه‌ها، اشعار و رجزها، این مدعا را ثابت می‌کند.

نویسنده در مقاله حاضر، بر این عقیده است که اگرچه تعارض سندی و محتوایی میان گرایش‌های مذهبی و سیاسی با سلابیق فردی و انگیزه‌های اجتماعی عبدالله جعفری وجود دارد، اما می‌کوشیم با تبیین و توصیف شخصیت عبدالله جعفری و تحلیل شرایط تاریخی مرتبط به او، به پاسخ‌های مناسبی برای تحلیل ابعاد شخصیتی وی و چرایی و چگونگی میزان نفوذ تاریخی وی دست یابیم. بر این اساس، می‌توان گفت عبدالله جعفری، از مشاهیر نظامی و اجتماعی قرن اول هجری است که با بهره‌گیری از موقعیت اجتماعی اشرافیت قبیله‌ای - عربی، امکانات و قابلیت‌های فردی، شرایط فرهنگی و اجتماعی و آمدوشدهای سیاسی و موقعیت استراتژیکی عراق، سهم بسزایی در سیر تطور تاریخ تحولات اسلامی در عراق ایفا کرد.

فایده این تحقیق، آن است که با بررسی جایگاه اجتماعی و سیاسی عبدالله جعفری و درک همبستگی آن با تحولات تاریخی قرن نخست، بخشی از ویژگی‌های رفتار جمعی و مسائل

اجتماعی جامعه اسلامی که تلفیقی از سوابق فرهنگی - قبیله‌ای عربی، مواجهه با آموزه‌های دینی، جریان‌های فکری، ساختار قدرت سیاسی و آمال و خواسته‌های افراد و گروه‌ها بود، روشن می‌گردد.

۱. تحلیل شخصیت و گرایش‌های عبیدالله جعفی

عبیدالله، منسوب به قبیله جعفی، از طوایف سعد العشیره مذحج، مکنّا به ابوالأشوش (جاحظ، ۲۰۰۲: ۱۷۱/۲) و به قولی ابوالبرش (بکری، بی تا: ۱۰۴/۲) و ملقب به سلطان الحظ بود. (جاحظ، ۱۴۲۴: ۳۰۶/۲)

درباره زمان تولد عبیدالله، خبری در دست نیست. نیز با توجه به عدم ذکر وی در کتب رجالی و طبقات، می‌توان گفت وی از تابعان به شمار می‌رفت. (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۵۱۲/۵-۵۲۰) ابن‌اعثم این احتمال را که او در زمره تابعان نخستین باشد، رد می‌کند و کوفه را محل تولد جعفی می‌داند. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۶۹/۶) این در حالی است که تأسیس شهر کوفه، به بعد از نبرد قادسیه مربوط بوده (بلاذری، ۱۹۸۸: ۲۷۴) و بلاذری در گزارشی که ارائه می‌دهد، از حضور جعفی در نخستین رویارویی مسلمانان با ارتش ساسانی و فتوح اولیه مسلمانان خبر می‌دهد. قابل توجه اینکه بلاذری، تنها مورخی است که از حضور عبیدالله در نبرد قادسیه خبر داده و او را در زمره اهل‌العتاء و الادیوان قرار داده است. عبیدالله، خود بر این قضیه تصریح کرده و به همین دلیل، بر دیگران مباحث می‌کرد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۲۹/۷ به بعد) یعقوبی نیز خبر از سکونت وی در کوفه می‌دهد که پس از نخستین فتوح اسلامی در عراق بوده است. (یعقوبی بی تا: ۲۰۲/۱؛ ابن‌حزم، ۱۴۰۳: ۴۰۷)

با وجود وسعت گزارش‌هایی که پیرامون حضور تاریخی عبیدالله در صحنه‌های مختلف آمده، اما هیچ اطلاعاتی درباره سابقه حضور اجتماعی و سیاسی عبیدالله جعفی تا پیش از واکنش به قتل عثمان نیست. ابن‌خلدون می‌نویسد: وی از خون‌خواهان عثمان و مخالفان خلافت علی رضی الله عنه بود و به همین جهت، از کوفه رهسپار شام گردید. (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۸۶/۳) ابن‌اعثم می‌نویسد: عبیدالله، از رجال پُرنفوذ، اشراف قبیله‌ای و معتمدان کوفی خلفای اموی و مورد احترام امیران آنها در عراق بود. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۶۹/۶-۲۷۰) همچنین، ابن‌قتیبه وی را از سرداران ابن‌زیاد می‌داند. (ابن‌قتیبه، ۱۴۱۰: ۱۰/۲-۱۲)

عبیدالله جعفی در دوران حیات خود، به طور مشخص از یک فرد و حکومت تبعیت نکرد و بر این عقیده بود که هیچ‌کدام از حکام عراقی، از بنی‌زیاد گرفته تا مختار و زبیریون، شایسته بیعت کردن نیستند. (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۸۷/۳؛ ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۹۵/۶) او پس از تضعیف پایگاه

امویان در عراق، مدتی را در کنار مختار و مصعب سپری کرد و در پایان عمر، در زمهره پیش قراولان عبدالملک مروان به شمار می‌آمد تا اینکه در سال ۶۸ هجری در نبرد با سپاه زبیر عراق در نزدیکی کوفه شکست خورد (زرکلی، ۱۴۱۰: ۱۳۱/۲) و از ترس خود را به آب انداخت؛ اما مأموران مصعب بر او دست یافتند و سرش را از بدن جدا کردند و به کوفه و سپس بصره فرستادند. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۵/۶-۱۳۶)

در متون اسلامی، توصیف جایگاه اجتماعی عبیدالله، با تمرد و اعتراض و جنگاوری همسو شده است. (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۵۰) به نوشته بلاذری، شمشیرزنان عرب را دور خود جمع کرده، با تجهیز و تحریک آنها، به حمله و غارتگری می‌پرداخت. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۱/۷) نویسنده‌گانی چون: ابن منقذ، ابوعبید و بلاذری، لقب «فاتک» (ابن منقذ، ۱۴۰۷: ۱۷۱؛ ابوعبید، ۱۴۱۰: ۳۲۱؛ بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۱/۷)، و ابن قتیبه لقب «صلوک»^۱ را برای او به کار می‌برند. (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۴۱۰) البته با توجه عدم کاربرد دو واژه «فاتک» و «صلوک» در گزارش‌های تاریخی - روایی مرتبط با حیات عبیدالله (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۱/۷)، می‌توان گفت این دو، از عباراتی است که در آثار نویسندگان اسلامی وارد شده و برداشت آنان از جایگاه سیاسی و اجتماعی عبیدالله جعفی بوده است. یک دلیل مهم این مطلب نیز آن است که او از هیچ کس فرمان نمی‌برد^۲ (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۴۱۰)، زیاده‌خواه و منفعت‌طلب بود (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۳۲/۷-۳۳۱)، تعصب عربی - قبیله‌ای داشت و از موالی، اعاجم و ایرانیان به شدت متنفر بود. (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۱۸۷/۳)

عبیدالله جعفی، برآمده از فضایل فتوح، حمیت عربی و اشرافیت قبیله‌ای بود و از کسانی که وقعی به این نمی‌نهادند، شکوه می‌کرد. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۱/۶) او افتخار می‌کرد که از ابناء آزادگان (اعراب) است (طبری، ۱۳۸۷: ۱۲۸/۶) و بر این باور بود که وظیفه اصلی‌اش، دفاع از این هویت قومی است. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۱/۶) وی همچنین، جنگ را نشانه شرافت و مایه استقلال و امنیت آدمی می‌دانست (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۱/۶) و با این آرا و افکار، به نقد عرب و طعن عجم می‌پرداخت. از تسلط قریش، اظهار نارضایتی می‌کرد و بر این عقیده بود که قدرت و حکومت، سبب تجاوزطلبی، برتری‌جویی و سرکشی قریش شده است. (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۲۹۰/۴) عبیدالله،

۱. صالحیک، کسانی بودند که در اثر ارتکاب اعمالی چون دزدی و کشتار مردم، همواره مورد تعقیب حکومت و طعن قبایل خود قرار می‌گرفتند؛ چراکه اعمال آن‌ها سواى آشوب‌طلبی و برهم‌زدن اوضاع، سبب خون‌خواهی خویشاوندان کشتگان این حملات شده و قبیله را درگیر مشکلات آنان می‌کرد. اینان از نزد قبیله خود، طرد می‌شدند و برای گذران زندگی، همواره به چپاول دیگران و ایجاد هراس در همگان مشغول بودند. (بلاشر، ۱۳۶۳: ص ۴۱)

۲. «وكان شجاعاً فاتكاً لا يعطى الامراء طاعة.» (بلاذری، ۱۹۵۹: ج ۷، ص ۳۱)

عدم توازن حاکمیت قریش را از جهات مختلف مورد نکوهش قرار می‌داد و بدین واسطه، شایستگی آنان را برای اداره جامعه انکار می‌کرد. معتقد بود که قریش به واسطه تمسک به احادیث وارده، بر دیگران برتری یافتند. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۳۰۴/۶) او در شعری که در مرثیه حسین علیه السلام سرود، تسلط این گروه را - که به تعبیر وی خبیث و ستمگر بودند - باعث ایجاد فساد جامعه و انحراف اسلام می‌دانست. (ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ۵۱۸/۵)

آنچه از مجموعه خطابه‌ها و اشعار منسوب به وی دریافت می‌گردد، بیانگر آن است که عبیدالله خلفای راشدین را از قریش حاکم - که بنی‌امیه و وابستگان آن‌ها و زبیریون را شامل می‌شد - جدا کرده است و بر این ادعا بود که آسایش و امنیت امور «جز با کسانی همانند خلفای راشدین به صلاح نمی‌رسد.» (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۱/۶) به کرات دلیل عدم تمکین و بیعت‌شکنی خود را ناتوانی و انحراف دینی حکام می‌دانست و از انواع آموزه‌های دینی، اعم از آیات قرآنی و احادیث رسول اکرم (ص) برای بیان مسائل مختلف بهره می‌گرفت. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۷۲/۶) در اشعار متعددی که منسوب به اوست، بر ناتوانی و ضعف بنی‌امیه در حفاظت از دین تصریح شده است. (ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ۵۱۴/۵-۵۱۸) عبیدالله، دنیاگرایی را مهم‌ترین محرک حکام و وقت می‌دانست و ضعف و سستی آن‌ها را در توجه به آخرت نکوهش می‌کرد. با استفاده از حدیث رسول اکرم (ص) که فرمود: «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق»، خروج علیه حاکم جائز را جایز می‌شمرد. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۱/۶؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۲۹۲/۴) وی همچنین، تغییر حاکمیت قرشی و اصلاح امور را ناممکن می‌دانست و علاج را در آن می‌دید که اعتزال را کنار بگذارند و اختیار کار را خود به دست گیرند. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۲۸/۶)

عبیدالله جعفی، اهل شعر و شاعری بود و اشعاری از وی در موضوعات مختلف در منابع تاریخ، متون اجتماعی و تراجم مشهود است. (جمعی، بی‌تا: ۷۱/۱) این اشعار عبیدالله، شامل: مراثی، مدایح و مثالب است و موضوعاتی چون مرثیه حسین بن علی علیه السلام تا مثالب کوفیان، مدح یاران (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۳/۷)، توصیف مکان‌ها و تهیه دیگران را دربرمی‌گیرد. (حموی، ۱۹۹۵: ۷/۲) با استفاده از این اشعار، ضمن توصیف ابعاد شخصیتی و انگیزه‌های عبیدالله، برخی از ویژگی‌های فکری و رفتاری اجتماعی و ساختارهای فرهنگی آن عصر به دست می‌آید.

۳. به عنوان نمونه، شعری از وی که در مرثیه حسین علیه السلام سروده شده، بدین شرح است: «يقول امير جائر حق جائر/لاكنت قاتلت الشهيد ابن فاطمه * ونفسي على خذلانه واعتراه/وبيعه هذا الناكث العهد سادمه * سقى الله ارواح الذين تازروا/على نصره سقيا من الله دأمة». (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۱/۷) و اشعار دیگری که ابن‌سعد آورده است. (ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ۵۱۴-۵۱۶)

اگرچه در منابع رجالی و طبقات، شخصیت علمی و تابعی بودن وی ذکر نشده (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۵۱۳/۵-۵۲۰)، اما در خصوص گرایش‌های مذهبی و عقیدتی عبدالله، روایاتی وجود دارد. ابن‌اعثم، بلاذری و ابن‌خلدون، بر این عقیده‌اند که عبدالله گرایش‌های عثمانی داشت و حضور وی در شام و همراهی با معاویه، به سبب خصومت با علی علیه السلام و نفرت از قاتلان عثمان بود. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۶۹/۶-۲۷۰؛ بلاذری، ۱۹۵۹: ۲۹۷/۲؛ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۸۶/۳) همچنین، با توجه به اخبار و گزارش‌های موجود و با وجود برخی اشعار منسوب به عبدالله که در باره مرثیه حسین بن علی علیه السلام است، احتمال شیعی بودن وی، مردود است. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۷۱/۶)

همچنین، اخباری در خصوص گرایش‌های خارجی عبدالله روایت شده که دور از واقع به نظر می‌رسد. ابن‌خلدون می‌نویسد: وی پس از بازگشت به کوفه، با یاران (اخوان) خود هم‌رأی شد که علی و معاویه، هر دو را انکار کنند (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۸۶/۳)؛ درحالی‌که اخبار بلاذری، حکایت از گرایش‌های ضد خارجی عبدالله دارد. بر این اساس، عبدالله رأی خوارج را خطا می‌دانست و در جنگ، بسیاری از ازارقه را از دم تیغ گذراند. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۳/۷) عبدالله خود در شعری آرای خوارج را انکار می‌کند. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۳/۷) آنچه سبب می‌گردد تا احتمال گرایش خارجی عبدالله ضعیف و غیر قابل قبول تلقی شود، توصیفی است که از وی در منابع مختلف تاریخی و رجالی با عباراتی چون: صالح، عابد (ذهبی، ۱۴۱۳: ۶۵/۵)، من خیار قومه، صلاحا فاضلا (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۸۶/۳) و اهل صلات و اجتهاد (طبری، ۱۳۸۷: ۱۲۸/۶) یاد شده است. به جز مواضع سیاسی، وی احتمال پذیرش گرایش‌های عقیدتی او به خوارج را نفی می‌کند.

از مجموع مسائلی که پیرامون جایگاه اجتماعی و سیاسی عبدالله جعفری بیان شد، استنباط می‌گردد که وی نه تنها همسو با بسیاری از جریان‌های عقیدتی و سیاسی زمان خود نبود، بلکه تغییر مواضع، جزئی از سیاست‌ها و تدابیر وی برای بقای حیات و تسلط بر اوضاع زمان خود بود.^۴ ابن‌کثیر در این زمینه می‌نویسد:

وكان من خبره انه كان رجلاً شجاعاً تتقلب به الأحوال والأيام والأراء حتى صار من امره انه لا يطاق لأحد من بني أمية ولا آل زبير... (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۲۹۴/۸)

عبدالله در رویکردهای اجتماعی، گاهی از خمیر مایه‌های دینی و اعتقادی بهره می‌برد و

۴. این مسئله، از نظر مورخان دورنمانده و درتوصیف وی آورده اند: «وكان من خبره انه كان رجلاً شجاعاً تتقلب به الأحوال والأيام والأراء؛ حتى صار من امره انه لا يطاق لأحد من بني أمية ولا آل زبير وكان يمر على الكورة من العراق وغيره فيأخذ منه جميع ما في بيت ماله قهراً ويكتب له براءة ويذهب فينفقه على اصحابه وكان الخلفاء والأمراء يبعثون اليه الجيوش فيطردوها ويكسرها قلت وأو كرت.» (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۲۹۴/۸)

تلفیق این مقولات با دغدغه‌های دینی از یک سو، و ناپایداری نفوذ تاریخی عبیدالله از سوی دیگر، قضاوت در خصوص گرایش‌های عقیدتی و سیاسی وی را سخت می‌گرداند. مطابق آنچه بیان شد، نفوذ تاریخی عبیدالله، بسان جایگاه سیاسی و اجتماعی وی، نه تنها جدی، سرنوشت‌ساز و جهت‌دهنده نبود، بلکه فراتر از آن، زمینه تقویت و توجیه و برتری نقش و جایگاه سیاسی و اجتماعی برخی افراد و جریان‌های فرهنگی و سیاسی را فراهم آورد که عموماً منافع فردی، قومی و حزبی خود را بر همه چیز ترجیح می‌دادند. با توجه به امساک و عدم ثبات عبیدالله در جانب‌داری از قدرت‌های موجود، می‌توان گفت وی شخصیت برآمده از تغییرات اجتماعی بود که با مفاهیم فکری - رفتاری نظام قبیلگی گره خورده و رمز بقا و ماندگاری خود را در اعتزال و استقلال می‌دیدند و در این منظومه، دورویی و چندگانگی رفتاری، یک شیوه دفاعی به شمار می‌رفت.

جایگاه اجتماعی و سیاسی عبیدالله جعفی، بیشتر از هر چیز، با نفوذ و حضور وی در حوادث مختلف تاریخی روشن می‌گردد. پیش از بیان چگونگی این حضور، لازم است تا عوامل، زمینه‌ها و متغیرهای مؤثر بر نقش و جایگاه تاریخی عبیدالله مورد بررسی قرار گیرد. این مهم، علاوه بر تبیین شخصیت اجتماعی جعفی، در کشف برخی مسائل اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جامعه اسلامی و فهم بهتر دلایل فراز و فرود صحنه‌های تاریخ اسلام، مفید خواهد بود.

- دلیل موفقیت‌های تاریخی عبیدالله جعفی:

با بررسی ابعاد مختلف شخصیتی جعفی و شرایط محیطی، به دست می‌آید که عوامل مؤثری در پیش‌برد اهداف وی و دست یافتن به برخی از منابع مالی و انسانی و پیروزی بر رقبای نقش داشته و در این میان، نقش عوامل محیطی و زمینه‌های اجتماعی، سهم بسزایی را ایفا کرده است. عبیدالله جعفی، از ابزارها و شیوه‌های مختلفی برای استیلا و استقلال خود استفاده می‌کرد؛ از مذاکره، تعامل، تحریم و تهدید سیاسی گرفته تا رویارویی مستقیم با دشمن در میدان جنگ. در این بین، آنچه بیش از همه سبب موفقیت و پیروزی او می‌شد، بحران امویان و شرایط محیطی و فرهنگی عراق و تداخل عملیاتی رقبای سیاسی - عقیدتی موجود در عراق بودند. از جمله دلایل مهمی که در این پیشروی‌ها مؤثر بوده، عبارت‌اند از:

- مهارت در به‌کارگیری اسلوب جنگی و راهبردی:

عبیدالله، جعفی بود. او در عین حضور پرشور در حوادث مهم عراق، از قرار گرفتن در کنار یا در تقابل با یک جریان فکری و حادثه تاریخی، به‌شدت پرهیز می‌کرد و با استفاده از تاکتیک‌های

نظامی و تقویت قوای نظامی در دو جهت دفاعی و تهاجمی، سبب ایجاد رعب و وحشت در میان مردم می‌شد. اگرچه بیشترین قلمرو نفوذ عبیدالله در جزیره، عراق و مناطق غربی و مرکزی ایران بود، اما توجه به سوابق حملات چریکی او در شام، ما را با این موضوع همراه می‌گرداند که این مناطق، از وضعیت خوبی به سر نمی‌برده؛ چنان‌که خوارج نیز به همین سبب، موفق به توسعه نفوذ جغرافیایی خود در مناطق مختلف شدند. با توجه به اخبار موجود، نخستین زمان حضور نظامی - تخریبی عبیدالله، مرتبط با ایامی است که وی در اظهار مخالفت خود با علی علیه السلام راهی شام گردید؛ اما انحصارگرایی معاویه و مقربانش، فرصتی را فراهم آورد تا وی شامیان را مورد تهاجم قرار دهد و اموالشان را غارت کند.

بلاذری می‌نویسد: هیچ شهری از شام نبود که از ترس حملات جعفری در امان بماند. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۲۹/۷-۳۰) پس از این، عبیدالله راهی عراق شد.^۵ ورود عبیدالله به عراق، همراه با غارت و حمله شهرها و روستاهای آن بود. به مرور زمان، این حملات به مرزهای ایران و عراق عجم هم گسترش یافت و به نوشته ذهبی، پس از فرار ابن‌زیاد از عراق (۶۵ق)، غیرقابل کنترل شده بود. این وضعیت، تا مرگ عبیدالله ادامه یافت. (ذهبی، ۱۴۱۳: ۶۵/۵) به نوشته دینوری، عبیدالله هم‌زمان با حرکت مختار، در جبال و دیلم به سر می‌برد (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۹۷) و محل استقرار او و یارانش، در کوهستان‌ها و اطراف شهرها بود. (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۸۸/۳-۱۸۷)

عبیدالله در جنگ با دشمن نترس بود و گاه با نیروی کم بر سپاه چندین هزار نفری دشمن فایق می‌آمد. نبرد نهر صرصر (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۳/۶-۱۳۲) و تکریت، از این جمله است. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۳/۶-۱۳۲؛ حموی، ۱۹۹۵: ۳۸/۲-۳۹) او شخصاً در میدان جنگ حاضر می‌شد و با فرماندهان و رزم‌آوران بنام هم‌اورد می‌شد.^۶ قدرت و توان نظامی بالای جعفری، تا جایی بود که کسانی چون: ابن‌زیاد، مختار و مصعب از آن متعجب بوده و گاهی از رویارویی با وی اظهار یأس و ناتوانی می‌کردند. (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۹۷-۲۹۸) جعفری در مواجهه با دشمن، از تاکتیک تقسیم نیرو و حملات چندجانبه استفاده می‌کرد و سپاهیان را در جاهای مختلف مستقر می‌کرد. (دینوری،

۵. اخبار موجود در مورد زمان و علت بازگشت عبیدالله به عراق، متفاوت است. بعد از شهادت علی، عبیدالله به کوفه آمد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۰/۷) ذهبی بر این عقیده است وقتی معاویه مُرد، عبیدالله قوت یافت و با تعداد یارانش که ۷۰۰ نفر بودند، به غارتگری پرداخت. (ذهبی، ۱۴۱۳: ۶۵/۵) به نوشته طبری، یاران عبیدالله در این زمان چنان پُر قدرت بودند که ۳۰۰ نفر از آنها با هزاران نفر از سپاهیان دشمن برابری می‌کرد. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۴/۶)

۶. از آن جمله، می‌توان به هم‌اوردی وی با: غداف جبشی (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۳۱۱/۶-۳۱۲)، ابردین قره ریاحی (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۲۹۲/۴) و حریت‌بن‌زید، دو تن از سرداران سپاه مصعب و جنگاوری در مقابل یونس‌بن‌هاعان همدانی و حجاج‌بن‌حارثه خثعمی، رزم‌آروان عین‌التمر اشاره کرد. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۳/۶-۱۳۲)

۱۳۶۸: ۲۹۸) او معمولاً از هر دو نوع نبرد آبی و خشکی، برای غلبه بر دشمن استفاده می‌کرد؛ چنان‌که بخش وسیعی از جنگ‌ها و برخوردهای وی با آل زبیر، در رود صرصر انجام گرفت. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۲/۶) جعفی با تسلط بر راه‌ها و معابر، از آن برای انتقال نیرو و حمله استفاده می‌کرد. به دستور او، کسانی مأمور محافظت از معابر بودند و گروهی دیگر موظف به تعمیر و ساخت پل و آسان‌سازی عبور سپاهیان بودند. (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۹۷) یاران عبیدالله، به معابر مهم عراق و مسیرهای ورودی و خروجی شهرها آشنایی کافی داشتند و مناطق پُراب‌وعلف، مرتع چهارپایانشان بود. معمولاً مدت زیادی در یک جا توقف نمی‌کردند و پس از حمله، به سرعت مقصد خود را به سوی شهرها یا کوهستان تغییر می‌دادند. (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۹۸)^۷

آنچه بیش از همه سبب پیروزی جعفی و عجز مخالفان او می‌شد، سپاهیان وی بودند که علاوه بر جنگاوری، سرعت و مهارت کم‌نظیری برای جابه‌جایی و تعقیب و گریز داشتند. (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۹۷-۲۹۸) عبیدالله همواره به دنبال آن بود تا سپاهی قوی و مجهز دست‌وپا کند. این مهم، یکی از عوامل مؤثر در تقویت موقعیت و موفقیت او در پیش‌برد اهداف و غلبه بر رقبا به شمار می‌رفت. از دیر زمانی پیش، یارانی امین، قوی و جنگجو در کنارش حضور داشتند که وفادار و تابع دستوراتش بودند. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۲۸/۶) مورخان در خصوص توانمندی و جنگاوری یاران جعفی، اخباری را نقل می‌کنند که بسیار عجیب به نظر می‌رسد؛ مثلاً دینوری می‌نویسد: وی برای رویارویی با مختار، تنها ۱۰۰ نفر از یاران خود را به همراه برد. این در حالی بود که در سپاه مقابل، حداقل ۵۰۰۰ نفر به مقابله آمده بودند و در این میان، تنها ۴ نفر از یاران عبیدالله کشته شدند. (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۹۷-۲۹۸)

جعفی به یاران خود اعتماد کافی داشت و آن‌ها را طرف مشورت خود قرار می‌داد. از آنان بسیار تعریف می‌کرد و امور خویش را به وسیله ایشان پیش می‌برد. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۷۰/۶) در بیشتر جنگ‌ها پرچم و مقدمه سپاه را به شجاع‌ترین و قوی‌ترین افراد خود می‌سپرد و چنان عمل می‌کرد که کسی از بودن با او پشیمان نمی‌شد. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۱/۶-۱۳۲) از مشاهیر سرداران وی می‌توان به: محشر تمیمی، دلهم‌بن‌زیاد مرادی و احمر طایی اشاره کرد. (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۹۷-۲۹۸)^۸ در سپاهیان عبیدالله، امکان تفکیک افراد و قاتل شدن ترکیب قبیله‌ای - قومی وجود

۷. از جمله مصادیق این مدعا، اشعاری است منسوب به عبیدالله که در آن، سپاهیان را به تصرف شهرها، مراتع و چراگاه‌هایی مثل جازر (خازر) تشویق کرده است. (سمعانی، ۱۳۸۲: ۱۷۱/۳)

۸. بلاذری در مورد خصوصیات دلهم می‌نویسد: «وکانت ضخمه وکان دلهم جسیما عظیم الرأس شدید الباس». «جعفی هم در شعری وی را وصف کرده و از اینکه دلهم در کنار اوست، احساس رضایت و پیروزی کرده است. (بلاذری،

داشت و از آن میان، خویشاوندان وی از قبیله مراد و جُعی، بیشتر از دیگران حضور داشتند. در عین حال، همراهی نخع و مذحج که از دیگر قبایل خویشاوند او بودند، منحصر به مواردی خاص مانند وساطت برای آزادی او از زندان مصعب بوده است. به نظر می‌رسد، علت این رغبت و تمایل خویشاوندان و اعراب از عبیدالله، آن بود که وی به شدت دچار احساسات قومی بود که این امر، مانع جذب موالی و عجم‌ها می‌شد و به همان نسبت، جوانان عرب آشوب‌طلب و زیاده‌خواه را گردش جمع می‌نمود. همچنین، اقدامات عبیدالله در توعید و تهدید قبایل، ایجاد امکان بخشش و بذل اموال به یاران، اظهار تمایل به جذب جویندگان نام و مال و رفتار او با یاران و رهبری سپاهیان، سهم بسزایی در همراهی یاران عبیدالله با وی داشته است. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۲۸/۶)

عبیدالله اهل خدعه، غدر و فریب و خیانت بود و شواهد متعددی از این رفتار در گفتار معاصران و منابع آمده است؛ از جمله، با ایجاد میدین جنگی کاذب و فریب نظامی دشمن، بر او غلبه می‌کرد. کیاست و زیرکی عبیدالله در مصاف با دشمن چنان بود که وقتی مصعب شنید یکی از سردارانش به نام بشر بن عبدالرحمن بجلی گفته عبیدالله را هزیمت دادم، گفت: «این از آن دست افرادی است که دوست دارند به خاطر کاری که نکرده‌اند، ستایش شوند.» (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۴/۶-۱۳۵) یکی دیگر از روش‌های جذب افراد و جلب اطاعت آنان، توجه به نیازهای این گروه و تلاش برای رفع آن‌ها بود. به نوشته ابن‌اعثم، عبیدالله در نبرد خازر، سپاهیان مختار را با وعده و وعید به سوی خود دعوت کرد و در نتیجه، سیصد نفر با او همراه شدند. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۷۳/۶) او از این روش، برای جلب سفرای حکام و امیران هم استفاده می‌کرد. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۱-۱۳۲/۶) اقدام عبیدالله در مواجهه با نگهبانان مختار و آزادکردن همسر خود از زندان، یکی دیگر از مصادیق تاریخی این ادعا است. (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۹۸)

عبیدالله در مواجهه با دشمن و غلبه بر او، از هیچ روشی فروگذار نمی‌کرد و در سیاست‌های او، از اسارت و قتل و غارت تا هم‌اوردی با فرماندهان و رزم‌آوران جنگ گرفته تا فراری دادن مردم و حاکمان بلاد (حموی، ۱۹۹۵: ۳۱۳/۱) و تعقیب و گریز سپاهیان و آزادی اسرای غیرجنگی، همگی دیده می‌شود. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۳/۶-۱۳۲ و ۱۳۶؛ ابن‌حیب، ۱۴۲۲: ۲۳۰؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۲۹۲/۴)؛ به‌ویژه آنکه اگر قصد انتقام‌جویی و تعصبات قومی هم زمینه اصلی این حرکات می‌شد، شدت و آثار تخریب و غارت، بیشتر می‌شد؛ به عنوان نمونه، وقتی که منزل وی به دستور مختار تخریب شد، به سرعت به کوفه حمله کرد و صدمات بسیاری بر معابر عمومی وارد آورد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۲۹/۷ به بعد) و بالاتر از این، دستور داد مزرعه عمرو بن سعید را که در ماهان دینور بود، به آتش کشیدند و اموالش را به غارت بردند. (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۹۷-۲۹۸)

از جمله نخستین مراکزی که هدف حمله او قرار می‌گرفت، بیت المال و دارالاماره شهرها بود. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۱/۷) به نوشته طبری، او پس از تسلط بر یک شهر، بلافاصله اموال آن را به عنوان مقرری خود و یارانش غارت می‌کرد و به آن‌ها می‌گفت مقرری سال آینده خود را هم بردارید. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۲۸/۶-۱۲۹) البته گزارش‌هایی غیر از این و البته متناقض و عجیب هم موجود است که انصاف عبیدالله را در غارات و حملات نشان می‌دهد و حتی لقب «جواد» را به وی داده‌اند. (ابن حبیب، ۱۴۲۲: ۲۳۰) شاید دلیل این امر، نوع برخورد او با مردم، چگونگی تقسیم اموال و بخشش در تأمین نیازهای سپاهیان و ماهیت رهبری او باشد.^۹ عبیدالله، فردی فرصت‌طلب بود و از آشوب و جنگ‌های سیاسی، برای تسلط و نفوذ بیشتر استفاده می‌کرد؛ به عنوان مثال، هم‌زمان با فرار ابن زیاد از عراق و مرگ یزیدین معاویه، شدت حملات وی در عراق افزایش یافت. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۲۸/۶)

- بی‌ثباتی سیاسی عراق و ضعف و بی‌تجربگی حکام آن:

یکی دیگر از عوامل زمینه‌ساز موفقیت عبیدالله جعفی، ضعف و بی‌تجربگی حکام عراق و از آن جمله آل زبیر و مصعب در مواجهه با مخالفان بود. این موضوع، برای کسی چون جعفی که خدعه‌کار سیاسی ماهری بود، فرصتی طلایی محسوب می‌شد. او اوضاع عراق را خوب می‌شناخت و از پذیرش حاکمیت و اطاعت حکام آن سرباز می‌زد؛ به علاوه، با درگیر کردن آن‌ها با حملات غیرمنظم چریکی و اعلام حمایت‌های ناپایدار، زمینه میدان‌داری هرچند زودگذر، اما پُر حادثه‌ای را برای او رقم زد. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۵۱/۶-۱۵۲؛ ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۳۰۶/۶-۳۰۷)

- زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی:

زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی بسیاری در تربیت و حضور اجتماعی این دسته افراد که دارای شخصیت‌های چندگانه و سوداگری هستند، نقش داشته است. جالب است که با وجود کاربرد واژه‌هایی چون «فاتک» و «صلوک» برای عبیدالله، نویسنده معروفی چون طبری، عبارات: صالح، فاضل و اجتهاد را در تعریف شخصیت عبیدالله به کار برده است. نیز اضافه می‌کند او به

۹. به نوشته این گونه منابع، عبیدالله رعایت حال مردم را می‌کرد. اموال مردم و بازرگانان را غارت نمی‌کرد و آنچه برمی‌داشت، ثبت می‌نمود. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۲۸/۶-۱۲۹) غارت‌های وی، به اموال سلطان اختصاص داشت. (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۱۸۷/۳)

ناموس مردم نظر سوء نداشت، شراب نمی خورد و از اعمال فجر و فسوق دوری می کرد. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۲۹/۶) نسبت میان این مفاهیم با شخصیت عبیدالله، تا بدان جا پیش رفته که برخی، اقدامات عبیدالله را در راستای اجرای احکام دینی و برخورد با دشمنان دین می دانند؛ به عنوان نمونه، در کتاب ابن اعثم و خلیفه بن خیاط آمده که خروج علیه حاکم فاسد را واجب می دانست و بر افشای ماهیت ضدّ دینی و ستمگری قریش و مقابله با ظلمه های عصر مثل غداف حبشی اصرار داشت. (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۳۱۳/۶-۳۱۱؛ خلیفه خیاط، ۱۴۱۵: ۲۳۰-۲۳۱)

- دلایل سقوط عبیدالله جعفری:

عوامل مختلفی در تربیت و تقویت جایگاه اجتماعی و سیاسی عبیدالله جعفری نقش داشت؛ اما از آن جا که مبانی حاکم بر این جامعه از ثبات و اطمینان کافی برخوردار نبود و آموشدهای سیاسی و تطورات فکری بر ذهن و رفتار مردم اثر منفی می گذاشت، می توان گفت سه عامل: فردی، محیطی و تربیتی در ظهور و سقوط عبیدالله نقش داشت.

با وجود آثار و نتایج محدود اقدامات عبیدالله، نارضایتی عمومی از او تا بدان حد بود که رقیبا، مخالفان و حکام عراقی، راهبردهای مختلفی را برای نظارت و دفع او به کار می بردند. به نظر می رسد، بخش مهمی از همراهی عبیدالله، به واسطه درخواست حکام وقت برای بهره برداری از ظرفیت وی در عراق و کنترل رفتارهای پرخطر او بوده است. انگیزه و شیوه دعوت معاویه، ابن زیاد، مختار و مصعب از وی، بیانگر این مدعاست. از سویی، بیشتر از بحران های سیاسی، غارت ها و حملات عبیدالله امنیت را از بلاد مختلف سلب می نمود. به همین جهت، عزم عمومی برای مقابله با وی پدیدار گشت. به نوشته طبری، وقتی عبیدالله جعفری به عبدالملک مروان پیوست، مردان بنی قیس از حاکم کوفه خواستند تا آن ها را با سپاهی برای مقابله با وی یاری رساند. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۵/۶-۱۳۶) از این رو، مطالبه عمومی و حضور به موقع امیر کوفه، نقش مهمی را در شکست جعفری ایفا کرد. (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۳۱۴/۶)

با قرار گرفتن مدار خلافت شام بر شاخه مروانی و تصمیماتی که در کنگره جاییه گرفته شد، خلافت اموی جانی تازه گرفت. آن ها این بار همراه با خلیفه خود، عبدالملک بن مروان و شامیانی که انگیزه های زیادی برای حمله به عراق و همراهی با امویان داشتند، رهسپار عراق شدند. (یعقوبی، بی تا: ۲۶۹/۲) در این میان، تشتت آرای رجال عراقی در تأیید یا ردّ عمال زبیری و پیوستن برخی از مشاهیر و متنفذان آن ها به امویان، کار تسلط بر عراق را سرعت بخشید. خلیفه

اموی در مواجهه با عبیدالله او را تکریم نمود و چنان از خزانه سیرایش کرد که عبیدالله آن گونه که اظهار کرد، جز به انگیزه عزت خلیفه و شکست زبیریون راهی کوفه نشد؛ اما عبدالملک خود واقف بود که کار عبیدالله باید در اسرع وقت پایان پذیرد. بنابراین، نخست با سیاست تکریم و تطمیع، میان او و یارانش فاصله انداخت. (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۲۹۴/۴) نیز اقدام او علیه زبیریون را تأیید و با فریب سیاسی، او را راهی مناطق مهمی چون انبار و کوفه نمود. توطئه آنجا بر ملا شد که در میدان کارزار عبیدالله با کوفیان، هیچ یک از شامیان دیده نشدند. همین امر، سپاه کوفه را که انگیزه کافی برای دفع عبیدالله داشتند، جری تر کرد و تنها بخش کوچکی از آنان، عبیدالله را از پا در آوردند. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۵/۶-۱۳۶) توطئه خلیفه و خیانت شامیان، تا بدان حد بود که ابن حبیب معتقد است این قضیه، سبب شکست عبیدالله شد. (ابن حبیب، ۱۴۲۲: ۲۷۲)

عبیدالله جعفی، دارای تعصبات شدید قومی - قبیله‌ای بود و از آن میان، خویشاوندان خود (بنی مذحج) را بهترین مردمان می‌دانست و به طعن و تحقیر دیگر قبایل، به ویژه قیس و قریش می‌پرداخت. شدت تعصبات قومی وی، تا بدان حد بود که نخستین یاران وی از خویشاوندان و بنی اعمام و عشیره‌اش بودند. (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۲۶۹/۶-۲۷۲) وی حتی در غارات خود هم جانب بنی مذحج را نگه می‌داشت (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۳۰۵/۶) و به همین نسبت، حمایت بزرگان و اشراف مذحجی از وی، بیشتر از هر چیز با سنت‌های عربی - قومی پیوند داشت. از این رو، عموم طوایف عرب و بخش زیادی از مردمان کوفه و بصره، از عبیدالله تبری می‌جستند. در این بین، سهم برخی قبایل مثل همدان و قیس در مخالفت با عبیدالله و اقدامات وی، بیشتر از دیگران بود؛ چنان که بنی همدان در همراهی با مختار و بنی قیس در همراهی با زبیریون، ضربات سهمگینی را به عبیدالله وارد آوردند. (ابن مسکویه، ۱۳۷۹: ۱۶۳/۲) او به جهت همین تعصبات قومی، به موالی، اعاجم و به ویژه ایرانیان، تنفر شدیدی داشت و بر این باور بود که جنگ‌های نخستین اعراب، برای مقابله با عجم بوده است. ایرانیان را کافر و حضور آن‌ها در کنار مختار را دلیل بر ضعف عصبیت وی و ناامنی جامعه و رواج بی‌دینی می‌دانست. او با هربهانه‌ای، با موالی مقابله می‌کرد؛ چنان که به نوشته طبری، ۷۰۰ نفر از موالی سپاه مختار را از دم تیغ گذراند. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۵/۶-۱۳۶) شاید این امر در تحریک موالی و همراهی با اعراب برای دفع او، بی‌تأثیر

۱۰. طبری در تبیین علل دشمنی قیس عیلان با عبیدالله، نقل می‌کند: عبیدالله، قیس عیلان را در قصیده‌ای هجو گفته بود که سبب تحریک احساسات قومی آن‌ها شده بود. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۵/۶-۱۳۶؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۲۹۵/۴)

نبوده است. به قولی، پس از آنکه عبیدالله خود را به آب انداخت، یک غلام نبطی بر او دست یافت و سرانجام او را از پا درآورد. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۵/۶-۱۳۶) علاوه بر این، تعلق و عصیبت شهری عبیدالله به کوفه هم زبان زد بود. این مسئله در جای خود، سبب جدایی از معاویه (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۲۶۹/۶)، دوری از آل زبیر و رقابت با بصریانی می‌شد. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۵/۶-۱۳۴؛ ابن مسکویه، ۱۳۷۹: ۲۱۳/۲)

۲. مواضع و ایستارهای عبیدالله جعفی در مواجهه با حوادث تاریخی معاصر

در پس تبیین جایگاه اجتماعی و سیاسی عبیدالله، تبیین میزان و چگونگی حضور وی در تحولات تاریخی و نفوذ آن در تکوین یا تطور این تحولات، مورد بررسی قرار می‌گیرد. این بخش از مقاله، ضمن توصیف و ارزیابی نقش و جایگاه عبیدالله، به عنوان یکی از نمونه‌های مهم تحلیل شخصیت، رهیافتی تاریخی بر درک و تحلیل دقیق‌تر از تاریخ تحولات اسلام دارد و بر اساس آن، می‌توان نقش اشرافیت قبیله‌ای، نابسامانی اوضاع سیاسی و غلبه جریان‌های فکری و سلیق فردی را به عنوان متغیرهای مهم در این زمینه، مورد کنکاش قرار داد.

الف. واکنش علیه قتل عثمان و خلافت علی رضی الله عنه

به جز جریان فتوح که پیش از این به آن اشاره شد، هیچ گزارشی مبنی بر حضور عبیدالله در حوادث تاریخ اسلام تا پیش از جریان قتل خلیفه سوم نیست؛ اما در مورد حضور وی در جریان قتل عثمان، اخبار موجود در الفتوح و انساب الاشراف هم مبهم است و بر مبنای آن، نمی‌توان به این سؤال پاسخ داد که آیا وی در یوم الدار حضور داشته است یا نه؟ تنها آنچه دریافت می‌گردد، این است که وی گرایش‌های عثمانی داشته است (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۲۶۹/۶-۲۷۰؛ بلاذری، ۱۹۵۹: ۲۹۷/۲) طبری می‌نویسد: وقتی عثمان کشته شد، عبیدالله به شدت تحریک شد و گفت: «اما ان الله لیعلم انی احب عثمان ولأنصرنه میتاً فخرج الی الشام.» (طبری، ۱۳۸۷: ۱۲۸/۶) و ابن اثیر اضافه می‌کند: «وکان معه لمحبتة عثمان.» (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۲۸۷/۴) با وجود این و با استناد به خبر بلاذری، وی در نبرد جمل حضور نداشت و پس از این، به شام رفت. به استناد همین منبع که اقوال مختلفی در باره زمان حضور عبیدالله در شام ارائه می‌دهد، معاویه حضور جعفی در شام را

غنیمت شمرد و با خدعه، او را مجذوب خود نمود. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۲۹/۷)^{۱۱}

همچنین، اخبار موجود در مورد حضور عبیدالله در پیکار صفین، دارای ابهام و تناقض است. ابن‌اعثم و ذهبی، بر این موضوع تأکید دارند که عبیدالله همراه با شامیان، به مقابله سپاه عراق آمد. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۶۹/۶-۲۷۰) ابن‌اعثم، ذهبی و ابن‌حزم، مسئله خون‌خواهی عثمان را عاملی قوی برای حضور عبیدالله در صفین می‌دانند. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۶۹/۶-۲۷۰؛ ابن‌حزم، ۱۴۰۳: ص ۴۱۰؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۶۵/۵) بلاذری گزارشی ارائه داده که پذیرش این اخبار را با تردید مواجه می‌سازد و یک سؤال جدی را در خصوص انگیزه‌های حضور عبیدالله در شام مطرح می‌کند. مطابق با این خبر، در جلسه‌ای که مقربان و مشاوران معاویه در آن حضور داشتند، مشاجره‌ای میان عبیدالله و عمروبن‌عاص رخ داد که در طی آن، عبیدالله از علی‌رضی‌الله‌عنه با عنوان «العالم» یاد کرد و فضایل او را برشمرد. در نتیجه، عمروبن‌عاص، او (عبیدالله) و پدرش را دروغگو خواند و این قضیه، سبب جدایی جعفی از معاویه شد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۲۹/۷-۳۰)

ابن‌اعثم معتقد است عبیدالله از معاویه خواست تا او را از جنگ با علی‌رضی‌الله‌عنه معاف کند؛ چراکه اعتقاد داشت علی‌رضی‌الله‌عنه در قتل عثمان نقشی نداشته و اضافه می‌کند جعفی رویارویی با کوفیان و خویشاوندانش را نمی‌پسندید. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۶۹/۶) بر اساس نوشته الفتوح، عبیدالله همچنین در احتجاجی که با معاویه داشت، اعتراف کرد که به علی‌رضی‌الله‌عنه تمایلی ندارد؛ اما تصریح نمود: «فوالله ما اشک انّه علی الحق و انّه امام هدی.» او بر این باور بود که شامیان در جنگ با برادر رسول‌الله ﷺ و پسر عموی او، دچار تجاوز و ستمکاری شدند. به همین جهت، کناره‌گیری را ترجیح داد و از شام به کوفه آمد. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۷۰/۶)^{۱۲}

با تردید در مورد حضور عبیدالله در صفین و عدم ذکر اخباری از وی، در تک‌نگاری‌هایی چون وقعه صفین می‌توان گفت اگرچه با استناد به برخی اخبار، احتمال عثمانی بودن عبیدالله وجود دارد، اما در عین حال، در این گزارش‌ها، نه تنها نمی‌توان حضور عبیدالله را اثبات نمود، بلکه امکان توافق و تسری این اخبار در باره چگونگی حضور وی در کنار خون‌خواهان عثمان نیز

۱۱. بلاذری، اگرچه نامی از عبیدالله نیاورده، ولی باتوجه به قراینی که ارائه می‌دهد، معلوم می‌گردد عبیدالله فریب خورده است. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۲۹۷/۲)

۱۲. بخشی از زمینه‌های آشنایی عبیدالله با علی‌رضی‌الله‌عنه، به جهت صحبت‌های عبدالله بن‌بشار رضیع الحسین رضی‌الله‌عنه بوده است که اخبار علی‌رضی‌الله‌عنه را برای وی بازگو می‌کرد. (ابن‌حیب، ۱۴۲۲: ۱۴۴-۱۴۵) به نقل ابن‌حیب، ابن‌حر، خود در مورد حسین رضی‌الله‌عنه از خویشاوندانش اخباری شنیده بود. (ابن‌حیب، ۱۴۲۲: ۱۴۵)

وجود ندارد؛ مثلاً ذهبی می‌نویسد عبیدالله پس از نبرد صفین، به کوفه بازگشت. (ذهبی، ۱۴۱۳: ۶۵/۵) ابن‌اعثم هم احتمال حضور عبیدالله در صفین را بعید می‌داند. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۷۰/۶) از دیگر مواردی که مورد اختلاف منابع است، زمان حضور عبیدالله در کوفه و بازگشت او از شام است. مطابق با خبر بلاذری، عبیدالله بعد از جدال با عمروبن عاص، به همراه یارانش که ۵۰ نفر بودند، راهی کوفه شد؛ اما شامیان مسیر او را مسدود کردند که عبیدالله بر آن‌ها فائق آمد و در بلاد به حمله و غارت پرداخت (بلاذری، ۱۹۵۹: ۲۹/۷-۳۰)؛ اما ابن‌اعثم و ذهبی بر این عقیده‌اند که بعد از صفین، به کوفه بازگشت؛ ولی از اطاعت علی علیه السلام سرباز زد. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۷۰/۶؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۶۵/۵) دسته سوم از مورخان مانند: طبری، ابن‌اثیر و ابن‌خلدون که از وی نقل می‌کنند، حضور عبیدالله در عراق را پس از شهادت علی علیه السلام می‌دانند. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۲۸/۶؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۲۸۷/۴؛ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۸۶/۳)

بلاذری در توالی پذیرش گرایش‌های عثمانی عبیدالله، گزارش‌های دیگری را در خصوص علت کناره‌گیری وی از علی علیه السلام آورده که مربوط به زندگی شخصی وی می‌شود. بر طبق این گزارش، علی علیه السلام در اختلاف بین عبیدالله و همسرش، درداء (یا کیشه بنت مالک)، به نفع درداء قضاوت کرد که مورد پذیرش عبیدالله قرار نگرفت. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۰/۷)

ب. عبیدالله جعفی و حرکت حجر بن عدی:

هم‌زمان با قیام حجر در کوفه، عبیدالله جعفی ریاست قبیله‌ای مذحج را در این شهر بر عهده داشت. ابن‌حزم می‌نویسد: جعفی در زمره امضاکنندگان استشهاد زیاد علیه حجر نبود و حتی کوشید همراه با یکی دیگر از سران قبیله‌ای مذحج (ابن‌حزم، ۱۴۰۳: ۴۱۰) واسطه آزادی حجر شود. (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۴۷۶/۳) بلاذری مواضع عبیدالله را در این قضیه بیشتر روشن کرده و اضافه می‌کند پس از اعزام حجر و یارانش به شام، عبیدالله گفت: اگر ۵۰ نفر یا کمتر از من تبعیت می‌کردند، این‌ها را نجات می‌دادم. همو تصریح می‌کند با این حال، جعفی به حجر یاری نداد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۲۵۶/۵) با توجه به قراین دیگری که در جهت بیان ابعاد شخصیتی عبیدالله بن‌حر جعفی قرار دارد، به نظر می‌رسد همراهی مختصر جعفی با حجر، به سبب عصبیت قومی و قبیله‌ای بوده است؛ اما در عین حال، هیچ مدرکی دال بر همسویی فکری و همراهی با جنبش حجر دیده نمی‌شود. از سویی، با وجود عدم همراهی رجال و قبایل مشتهر به تشیع کوف، مثل نخع و همدان، توجیهی برای پاسخ به علت عدم همراهی عبیدالله جعفی با حجر باقی نمی‌ماند.

به نظر می‌رسد، سیاست تزویر، تلبیس و بهتان اموی در کنار ایجاد رعب و ترس و دودلی کوفیان، بار دیگر نهضت‌های دینی - اجتماعی کوفه را با شکست مواجه ساخت. ضمن آنکه افکار عمومی، در این مسئله اتفاق نظر داشت که هرکس اوضاع موجود را بر هم بزند، باید با او برخورد شود. (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴۷۵/۳)

ج. عبیدالله جعفی و قیام حسین بن علی علیه السلام:

نام عبیدالله جعفی، به‌ویژه با قیام حسین بن علی علیه السلام گره خورده است. از نوشته بلاذری چنین استنباط می‌شود که هم‌زمان با ورود مسلم بن عقیل به کوفه، عبیدالله در کوفه بوده است (بلاذری، ۱۹۵۹: ۲۹۳۰/۷)؛ اما ابن اعثم خروج او از کوفه و استقرار در قصر بنی‌مقاتل را هم‌زمان با ورود مسلم می‌داند. (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۲۷۱/۶) با توجه به گفت‌وگویی که بین عبیدالله و حسین بن علی علیه السلام صورت گرفت، می‌توان احتمال می‌داد پس از قطعی شدن بیعت‌شکنی کوفیان و تهدیدهای ابن‌زیاد و محاصره مسلم، عبیدالله کوفه را ترک نموده و در قصر بنی‌مقاتل مستقر شده است. در ادامه، وقتی حسین بن علی علیه السلام در مسیر مکه به عراق، در منزل بنی‌مقاتل توقف کرد، حجاج بن مسروق جعفی را که از خویشاوندان جعفی بود،^{۱۳} مأمور صحبت با او و دعوت برای همراهی کرد؛^{۱۴} اما عبیدالله نپذیرفت (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۷۳/۵؛ ابومخنف، ۱۳۷۸: ۱۶۳) و در طی پیامی به حسین علیه السلام، آن حضرت را از اوضاع کوفه و تصمیم خود باخبر کرد.^{۱۵} در اخبار تاریخی وارد شده که حسین بن علی علیه السلام خود به ملاقات جعفی رفت؛ ولی او بر همان موضع پیشین اصرار ورزید. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۰/۷ به بعد؛ طبری، ۱۳۸۷: ۴۰۷/۵؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۲۵۰-۲۵۱) ابن‌سعد می‌نویسد: وقتی عبیدالله از دعوت امام سرباز زد، آن حضرت فرمود:

اینک اگر خواسته مرا بپذیری، چنان باش که فریاد یاری‌خواهی ما و هیاهوی دشمن را بر ما نشنوی. به خدا قسم! هرکس سخن ما را بشنود و ما را یاری ندهد، خیری نخواهد دید.

۱۳. حجاج بن مسروق جعفی، یکی دیگر از بزرگان مدح کوفه بود که با شنیدن خبر خروج حسین علیه السلام، از مدینه به سوی حجاز حرکت کرد و آن حضرت را در قصر بنی‌مقاتل ملاقات کرد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۰/۷ به بعد)

۱۴. اقوال دیگری هم وجود دارد. دینوری می‌نویسد: یکی از غلامان خود را فرستاد. (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۹۷) به گفته بلاذری، فرستاده‌ای را ارسال کرد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۷۴/۳)

۱۵. در این پیغام آمده: «به خدا سوگند! از کوفه بیرون نیامدم، مگر آنکه دیده گروه زیادی آماده رفتن به جنگ با او هستند و بی‌وفایی شیعیان، و دانستم که کشته می‌شود و من قادر به یاری او نیستم و دوست ندارم او مرا ببیند یا من او را ببینم.»

(ابن سعد، ۱۴۱۰: ۵/۱۳۳) ۱۶

عبیدالله در قصر بنی مقاتل بود تا اینکه حسین علیه السلام در کربلا شهید شد و او دو باره به کوفه بازگشت؛ ولی به دارالاماره احضار شد و مورد سؤال و بازخواست ابن زیاد قرار گرفت. بلاذری، یک نقل دیگر از اینکه عبیدالله به دارالاماره نرفته، آورده است. در هر صورت، ابن زیاد نتوانست عبیدالله را به بند بکشد. در نتیجه، او به مدائن فرار کرد و علیه ابن زیاد خروج نمود (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۶/۲۷۲؛ بلاذری، ۱۹۵۹: ۷/۲۹ به بعد) و دلیل مخالفت خود را با استناد به آیه ۱۱۳ سوره هود توجیه نمود. (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۶/۲۷۲) ۱۷ او همچنین، موضع خود در باره کربلا را در قالب شعری در رثای حسین علیه السلام بیان کرد که ابن اعثم، بلاذری و ابن اثیر آن را دلیل بر ندامت و پشیمانی او از عدم همراهی و یاری حسین علیه السلام دانسته‌اند. (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۵/۷۴-۷۵ و ۶/۲۷۱؛ بلاذری، ۱۹۵۹: ۳/۱۷۴ و ۷/۲۹ به بعد؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴/۲۸۸)

ابن کثیر بر این باور است که این اقدام، رضایت عبیدالله جعفی از اهل بیت علیهم السلام را نشان می‌دهد؛ همان طوری که فرار وی از دست شرطگان ابن زیاد، بیانگر انزجار و نفرت او از امویان بوده است. (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۸/۲۱۰) با کمی تأمل در مواضع جعفی در صحنه‌های مختلف تاریخی و اشعار ایستارهای وی در مواجهه با حرکت حسین بن علی علیه السلام معلوم می‌گردد که دنیاطلبی، نفاق و برتری جویی وی، مانع یاری و همراهی با حسین علیه السلام شده است. (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۵/۷۳-۷۴)

د. عبیدالله جعفی و حرکت مختار ثقفی:

اخبار تاریخی در خصوص مواجهه عبیدالله با حرکت مختار، متفاوت و دارای ابهام است. بنا بر آنچه در ادامه خواهد آمد، برخی چون: بلاذری، طبری و حموی، از اساس منکر همراهی و ارتباط

۱۶. ابن اعثم نقل می‌کند: حسین علیه السلام به حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله استناد کرد که فرمود: «من سمع داعیة اهل بیتی ولم ینصرهم علی حقهم الا اکبه الله علی وجهه فی النار.» (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۵/۷۴) به گزارش بلاذری از اسناد خود، انس بن حارث کاهلی که همانند عبیدالله به جهت کراهت بر قتل حسین علیه السلام از کوفه بیرون آمده بود، وقتی گفت و گوی این دو را شنید، بر یاری حسین علیه السلام یقین کرد و با او همراه شد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳/۱۷۵)

۱۷. منابع در خصوص واکنش ابن زیاد در مقابل عبیدالله جعفی اختلاف نظر دارند؛ برخی معتقدند که ابن زیاد او را محبوس کرد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۱۲/۳۳۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۸/۲۱۰) ولی ابن اعثم، نه تنها اشاره‌ای به زندانی شدن وی نمی‌کند، بلکه معتقد است ابن زیاد از رفتاری که با جعفی داشت، پشیمان شد و قصد جلب رضایت و معذرت خواهی داشت. (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۶/۲۷۲) گزارش ابن اعثم، با قراین مختلف تاریخی، سازگار نیست. ابن خلدون می‌نویسد: ابن زیاد به دنبال وی فرستاد؛ ولی یارانش بر او دست نیافتند. (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۳/۱۸۷)

مختار و عبیدالله جعفی شده و معتقدند عبیدالله حرکت مختار را نفی می‌کرد. به نظر حموی، جعفی یکی از مخالفان جدی و سرسخت مختار بود و همواره در دوران قیام و تسلط او بر کوفه و کشته شدنش به وسیله مصعب، یکی از مخالفان وی به شمار می‌رفت. به استناد ابن خیر، عبیدالله، مختار را «کذاب» (حموی، ۱۹۹۵: ۱۲۸/۵) و عامل اهانت به اصالت عربی و تسلط موالی بر اعراب می‌دانست. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۵-۳۴/۷) بلاذری علت حمله عبیدالله به شهرها و غارت آن را همین مسئله می‌داند. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۲/۷) بنا بر نظر طبری که از دیگر موافقان این دیدگاه است، عبیدالله از همان ابتدا علیه مختار خروج کرد. به همین جهت، مختار سوگند خورد که او و یارانش را می‌کشد. فرمان او در تخریب خانه عبیدالله و حبس همسر وی که بلاذری و طبری نقل می‌کنند، در این راستا قرار داشته است. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۲۹/۶؛ بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۲/۷)

گروهی دیگر از مورخان مانند: بلاذری، دینوری، ابن اثیر و ابن خلدون، در رابطه مختار و جعفی دچار تردید شده‌اند و نقش مختار و عبیدالله را در قطع یا عدم تداوم این ارتباط، مؤثر می‌دانند. دینوری معتقد است که مختار، نامه‌ای به عبیدالله نوشت و او را به همکاری دعوت کرد که عبیدالله نامه او را بی‌پاسخ گذاشت. (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۹۷) ابن خلدون معتقد است مختار قصد دستگیر کردن جعفی را داشت که ابراهیم بن اشتر مانع شد (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۱۸۷/۳) و همو با وساطت ابراهیم از کوفه خارج شد. (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۲۹۰/۴) بلاذری هم می‌نویسد مختار از جعفی خواست تا با وی بیعت کند؛ اما بهانه‌ای آورد و با یارانش از کوفه خارج شد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۲/۷)

دیدگاه سوم، مربوط به دینوری و ابن اعثم است که اگرچه در یک راستا نیستند؛ اما هر دو وجود رابطه بین مختار و عبیدالله را تأیید می‌کنند. دینوری بر مواضع مشترک اعتقادی این دو می‌پردازد و معتقد است که هم‌زمان با تسلط مختار بر کوفه، عبیدالله در دینور بود و در همان جا بود که نامه مختار را برای خون‌خواهی حسین علیه السلام دریافت کرد. به گمان وی، مختار، عبیدالله را در زمره خون‌خواهان حسین علیه السلام به شمار می‌آورد. (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۹۷-۲۹۸) در ردّ این قضیه، باید گفت اگرچه مختار ادعای خون‌خواهی حسین را داشت (یعقوبی، بی‌تا: ۲۵۷/۲)؛ اما عبیدالله هیچ‌گاه نه چنین ادعایی را داشت و نه دیگران او را با این قضیه نسبت دادند. به علاوه، در سایر اخبار تاریخی، هیچ نشانه‌ای از مواضع مشترک او و مختار دیده نمی‌شود. در این میان، تنها خیر مبنی بر تأیید، تداوم و تعامل مختار و عبیدالله مربوط به ابن اعثم است. ابن اعثم تصریح می‌کند

عبیدالله با اکراه با مختار بیعت کرد (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۷۲/۶) و به همراه ابراهیم نخعی و عشیره‌اش، به تفحص و کشف قاتلان و عاملان کربلا پرداخت (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۳۴/۶) و فراتر از آن، همراه با ۴ هزار جنگجو در جنگ با عبدالله بن مطیع عدوی و تصرف شهر مشارکت نمود. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۳۸-۲۳۶/۶) ابن‌اعثم پیش از ورود به مسئله اختلاف عبیدالله و مختار، به ناسازگاری ابراهیم نخعی و عبیدالله جعفی اشاره کرده و معتقد است مختار با عبیدالله مدارا می‌کرد و ابراهیم را هم به این امر توصیه می‌نمود. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۶۸/۶)^{۱۸}

در خصوص حضور عبیدالله در جنگ خازر (نبرد میان مختار و شامیان)، سه قول وجود دارد: یکی آنکه وی تا پایان جنگ در کنار ابراهیم بود و بر اثر برتری طلبی و مطالبه حق‌السهم بیشتری از غنایم، از مختار جدا شد. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۶۹-۲۶۸/۶) قول دیگر آنکه عبیدالله در میانه نبرد، نیرنگ کرد و سپاهیان مختار را به سوی خود دعوت نموده، شبانه با ۳۰۰ نفر راهی تکریت شد. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۷۳/۶) قول سوم آنکه ابن‌اثیر نقل می‌کند عبیدالله تمارض نموده، در جنگ با ابن‌زیاد حضور نداشت. (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۲۹۰/۴)

صرف نظر از تفاوت سلوک فکری و سیاسی مورخان و با پذیرش همراهی نسبی عبیدالله با مختار، به نظر می‌رسد بخشی از تناقضی که در این اخبار وجود دارد، به عدم ثبات رأی عبیدالله جعفی مربوط می‌شود و بخشی دیگر، به اقدامات و تدابیر مختار و سبک رهبری او، مثلاً در برخورد با اشراف و رؤسای قبیله‌ای و رفتار با موالی، بستگی دارد.

از جمله حوادث مهم این دوره، تخریب و سوزاندن خانه عبیدالله و محبوس کردن همسرش بود که به دستور مختار انجام گرفت. در باب علت و زمینه‌های این حادثه، اقوال مختلفی وجود دارد. بلاذری و طبری، علت این مسئله را به اهتمام جدی مختار برای دفع عبیدالله نسبت داده‌اند. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۲/۷؛ طبری، ۱۳۸۷: ۱۲۹/۶) دینوری امتناع عبیدالله از بیعت با مختار (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۹۷)، ابن‌اثیر عدم حضور عبیدالله در خازر (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۲۹۰/۴) و ابن‌اعثم جدایی عبیدالله از مختار در خازر را علت اصلی صدور این فرمان می‌دانند. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۷۴/۶) به نوشته ابن‌اثیر، جبران غارات عبیدالله در سواد و انبار، باعث ظهور این حادثه شد. (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۲۸۹/۴-۲۹۰) در این میان، چنان‌که طبری و ابن‌اثیر می‌نویسند، گرایش‌های فکری و انتقام‌جویی و تعصبات قومی طرفداران مختار و تحریکات خود مختار، بی‌تأثیر نبود.

۱۸. یکی از اختلافات مختار و ابراهیم اشتر، بر سر مسئله عبیدالله جعفی بود. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۷۳/۶)

طبری مشارکت بنی‌همدان در غارت املاک عبیدالله در دو منطقه جبّه و لَدّه را نشانه همدلی این قبیله با مختار دانسته است (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۰/۶-۱۲۹) و ابن‌اعثم رویارویی همدانیان با عبیدالله را در قالب تشجیع مختار و همراهی با وی، اعلام می‌کند. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۷۶/۶-۲۷۵)

تزلزل موقعیت امویان در عراق و قوت انگیزه‌های عبیدالله برای مقابله با مختار، سبب گسترش غارات و حملات وی در بلاد مختلف اعم از نواحی: کوفه (طبری ۱۳۸۷: ۱۲۹/۶)، کسکر (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۲/۷؛ حموی، ۱۹۹۵: ۴۶۱/۴)، ماهان و سواد شد. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۰/۶) جعفی در غارات خود، عموماً سیاست حمله تهاجمی را در پیش می‌گرفت و از کشتن مردم و غارت بیت‌المال دریغ نمی‌کرد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۲/۷) مصداق این مدعا، غارت املاک عبدالرحمن بن سعید و همدانیان ماه و تصرف اموال همدانیان در سواد بود. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۱-۱۳۰/۶) وی همچنین، با خدعه، خود را به زندان مختار رسانید و ضمن آزادی زندانیان و از جمله همسر خود، بر سپاهیان مختار فایق آمد. (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۹۸-۲۹۷)

در مورد حضور عبیدالله در اواخر دوران ظهور مختار، چند دسته خبر وجود دارد؛ دینوری می‌نویسد: عبیدالله همان‌طور که از دینور آمده بود، راه بازگشت به آن‌جا را هم در پیش گرفت (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۹۸-۲۹۷)؛ درحالی که طبری، نقطه عزیمت و بازگشت عبیدالله را عراق می‌داند و معتقد است ماه دینور، تنها یک سیاست جنگی برای اعلام آمادگی و مقابله با مختار و انتقام‌جویی از وی بوده است. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۰/۶-۱۳۱) ابن‌اثیر هم بر این باور است که عبیدالله بعد از این، به جبل رفت و در آن‌جا ماند تا مختار کشته شد. (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۴/۲۹۰) از آن میان، خبر طبری و بلاذری به جهت تقارن آن با تسلط آل‌زبیر بر عراق و پیوستن عبیدالله به مصعب، بیشتر قابل پذیرش است.

در نبرد عبیدالله جعفی با مختار، شاخه مراد در کنار عبیدالله جعفی قرار داشتند و فرماندهی بخشی از سپاه هم بر عهده دلهم بن زیاد مرادی بود؛ این در حالی است که فرماندهی سپاه مختار هم را مردانی از شاخه مراد و رجال دیگر مَدْحَج چون ابراهیم اشتر نخعی که از خویشاوندان و اقوام جعفی بودند، بر عهده داشتند. (دینوری، ۱۳۶۸: ۳۰۰-۲۹۷) باید گفت آنچه این دو را روبه‌روی هم قرار داده بود، فراتر از احساسات قومی و تفاخرات قبیله‌ای بوده است. بر این اساس، می‌توان احتمال داد تقابل جدی مبانی اندیشه اجتماعی جعفی با اصول فکری مختار، آن دو را روبه‌روی هم قرار داده بود.

هـ عبیدالله جعفی و دولت بنی زبیر:

عبیدالله هم‌زمان با تسلط آل زبیر بر بصره و دعوت مصعب از وی، به بصره آمد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۵/۷ و ۳۹۹/۵؛ ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۷۶/۶) و نزد ایشان مقام و تقرب یافت. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۶۹/۶-۳۷۷) به نوشته بلاذری، آنچه این دو را به هم نزدیک می‌کرد، دشمنی با مختار و مخالفت با سیاست‌های او از یک سو، و اقدامات زبیریون برای جذب اشراف و سران قبیله‌ای بود. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۵/۷) مقاومت و جدیت عبیدالله جعفی برای دفع مختار، چنان بود که مصعب فرماندهی مدحج را در نبرد مذار به او سپرد. (طبری، ۱۳۸۷: ۴۷۱/۵-۴۷۰؛ ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۸۵/۶؛ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۸۷/۳) همچنین، مسئولیت تصرف جبانه (میدان) سائیدین در کوفه (طبری، ۱۳۸۷: ۱۰۵/۶) و بستن آب بر مختار را به او واگذار کرد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۴۴۰/۶) پس از این نیز عبیدالله از مصعب درخواست کرد تا موالی و یاران مختار را به بهانه آنکه امنیت اشراف را سلب و علیه آنها طغیان کرده‌اند، هلاک نماید. خشونت وی به موالی، چنان بود که به گزارش بلاذری، ۷۰۰ نفر از موالی را گردن زدند. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۵-۳۴/۷؛ حموی، ۱۹۹۵: ۳۲۲/۲) اما با این حال، تعامل عبیدالله با آل زبیر پایدار نماند و یک دلیل آن هم به استناد خبر طبری، مشاوران و مقربان مصعب بودند که او را از سوابق جعفی آگاه کرده و هشدار دادند که وی اهل غدر و خیانت است، آسایش و امنیت عراق را بر هم زده و باید دستگیر و محبوس شود. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۰/۶) البته احتمال اینکه مشاوران مصعب، پیش از این‌ها او را مطلع نکرده باشند، ضعیف است. دلیلی که این فرضیه را تأیید می‌کند، آن است که مقابله با مختار، ارتباط مستقیمی با سیاست مصعب در بسیج اشراف و سران قبیله‌ای، به‌ویژه جعفی داشت؛ خاصه آنکه عبیدالله برخوردار از ابزارهایی بود که برای غلبه بر مختار ضروری به نظر می‌رسید و از جمله این ابزارها، تعصب عربی، جنگاوری و تجارب نظامی عبیدالله بود؛ چیزهایی که آل زبیر به واسطه آن، مختار را از پا در آوردند.

پس، می‌توان روابط این دو را در موضع مشترکشان نسبت به دفع مختار بررسی کرد. بعد از این نیز منفعت‌طلبی و جاه‌طلبی مصعب و عبیدالله، به‌سرعت آن‌ها را از هم جدا کرد. برخی گزارش‌های تاریخی مستند به تاریخ طبری، سابقه کدورت این دو را به ابتدای دعوت زبیری در عراق نسبت می‌دهند که با توجه به سوابق شخصیتی عبیدالله و دیگر قراین و اخبار تاریخی، به نظر می‌رسد این گونه اخبار، قابل تأمل بیشتری است. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۰/۶) از سویی، به

۱۹. ابن‌اعثم و طبری معتقدند عبیدالله بعد از قضیه کوفه و مختار، به ماه دینور رفت و در آنجا ماند. (طبری، ۱۳۸۷: ۳۱/۶؛ ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۷۶/۶)

استناد خبر بلاذری و ابن‌اعثم، جدایی عبیدالله از مصعب و تصمیم زبیریون برای دستگیری و زندانی کردن جعفی، بعد از دفع مختار بوده است. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۹۵/۶؛ بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۵/۷) در تشریح این قضیه و با استفاده از شواهد تاریخی ارائه‌شده، می‌توان گفت علت این امر، آن بود که زیاده‌خواهی و تمرّد عبیدالله، بالأخره گریبان مصعب را هم گرفت؛ چراکه مطالبات او، چندان وسیع بود که مصعب از اجابت آن‌ها ناتوان بود. به نوشته طبری، وقتی مصعب این چنین دید، با مشورت اشراف قبیله‌ای، دستور زندانی کردن عبیدالله را صادر کرد و انواع مجازات‌ها را در موردش اعمال نمود؛ تا جایی که خشم مَدْحَج کوفه برانگیخته شد و نمایندگان آن‌ها رهسپار بصره شدند. از جمله کسانی که برای آزادی عبیدالله وساطت کردند، ابراهیم‌بن‌مالک نخعی و عطین‌بن‌عمرو جعفی بودند. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۰/۶)

با وجود آنچه تصور می‌شود، آنچه عبیدالله را از معرکه نجات داد، نه فقط پیوند خویشاوندی با مَدْحَجی‌ها، بلکه سیاست آل زبیر برای جلب نظر شیخوخیت کوفه و نفوذ در این شهر (کوفه) بود؛ اما عبیدالله به این بسنده نکرد و با فرار از بصره، دوباره غارات خود را از سر گرفت و برای آغاز، به سواد حمله برد. بدین ترتیب، همراهی عبیدالله با زبیریون هم چندان دوام نیاورد. دلایلی را که در این امر مؤثر بوده، می‌توان به شرح ذیل اعلام کرد:

- به نوشته ابن‌اعثم، مصعب به عبیدالله وعده تضمین اموالش را داده بود؛ ولی خلف وعده نمود و اموالش را مطالبه کرد. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۹۵/۶)

- به علاوه، اقدام مصعب در زندانی کردن عبیدالله و برخی دیگر از خویشاوندانش (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۹۵/۶)، سبب شکایت رجال و مردان مَدْحَجی شد.

- مسئله زندانی شدن زحر بن قیس جعفی که مأمور مالیات مصعب در سواد بود. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۳۰۰/۶-۳۰۲)

از آن‌جا که یکی از مشکلات مهم آل زبیر، امویان و حضور شامیان در عراق بود، مصعب سیاست کرد و وعده‌های بسیاری به عبیدالله داد. این مسئله، از نظر عبیدالله دور نماند؛ چراکه می‌دانست مصعب به قول خود عمل نخواهد کرد. به همین جهت، درصدد آزمایش او برآمد و درخواست کرد تا مصعب بر عهد خود پایدار بماند و بخشی از وعده‌های خود را محقق کند؛ اما مصعب با غدر و حیله، از یک سو در اندیشه به دام انداختن عبیدالله و نظارت بر وی بود و از دیگر سو، درصدد بهره‌مندی از توانایی و تجارب او برآمد. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۹۷/۶-۲۹۸) عبیدالله این حیله را دریافت و خود وارد عمل شد و به بهانه مطالبه خراج، به شهرها حمله می‌کرد و بیت المال آن را غارت می‌کرد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۵/۷)

اهمیت جعفی برای آل زبیر را از آن‌جا می‌توان دریافت که با وجود آگاهی مصعب از پیوستن

وی به عبدالملک مروان، اما همچنان اصرار داشت تا با روش‌های مختلفی چون تهدید، تمکین و توعید، او را به خود جذب کند. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۸/۷-۳۹؛ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۸۷/۳-۱۸۸) در این بین، برخی منابع درصدد ارائه چهره‌ای مسامحه‌گر و عافیت‌جو برای عبیدالله هستند (ذهبی، ۱۴۱۳: ۶۵/۵)؛ اما به واقع، عبیدالله به شدت از جانب آل زبیر احساس خطر می‌کرد. قراین تاریخی هم این ادعا را ثابت می‌کند. از سویی، ابن‌خلدون می‌نویسد: مصعب از عبیدالله به شدت بیمناک بود (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۸۷/۳) و تصمیمات او به جهت مشکلاتی بود که عبیدالله برای دولت زبیر پیش می‌آورد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۷-۳۵/۷) به همین جهت، در عین حال که با او مدارا می‌کردند (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۱/۶)، بخشی از قدرت نظامی خویش را برای مقابله با جعفی تجهیز می‌کردند که واقعه نهر صُرُور، از این نمونه است. (حموی، ۱۹۹۵: ۴۰۱/۳)

عبیدالله بر این عقیده بود که زبیریون اهل غدر بوده و صداقت ندارند و با همین توجیه، از بصره فرار کرد و در نبرد بَرَس بر آن‌ها فایق آمد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۵/۷) در این میان، تعصبات قبیله‌ای و شهری عبیدالله جعفی، زمینه مناسبی برای نقد آل‌زبیر به شمار می‌آمد؛ به عنوان نمونه، عبیدالله، مصعب را به جهت نسب عدنانی و مکی‌اش، مورد نکوهش قرار می‌داد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۲۵/۷) به نظر می‌رسد، بخشی از مجازاتی که آل‌زبیر برای عبیدالله در نظر گرفتند، برخاسته از همین روحيات قبیله‌ای باشد؛ همان‌طوری که آنچه عبیدالله از خطر مرگ نجات داد، همین مسئله بود. از سویی، عبیدالله در غارت شهرها و قبایل، چنانچه مردمی از مذحج بودند، از قتل و غارت آن‌ها امتناع می‌ورزید. غارت عین التمر، از این نمونه است. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۸۵-۲۸۸/۶)

عبیدالله از جهات مختلف، خود را برتر از آل‌زبیر می‌دانست و آن‌ها را مورد نکوهش و تحقیر قرار می‌داد.^{۲۰} به همین بهانه و مسائل دیگری چون ناتوانی در دفاع از حمیت عربی، آن‌ها را شایسته بیعت کردن نمی‌دید (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۸۷/۳؛ ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۹۵/۶) و به خود این حق را می‌داد که به صورت‌های مختلف علیه حکام وقت خروج کند؛ مسئله‌ای که مورخانی چون ذهبی و ابن‌خلدون، آن را تحت عناوینی چون فساد مطرح کرده‌اند. (ذهبی، ۱۴۱۳: ۶۵/۵؛ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۸۸-۱۸۷/۳) این عوامل در کنار جنگاوری و زیاده‌خواهی عبیدالله سبب ایجاد حوادثی در تاریخ شده که می‌توان از آن تحت عنوان غارات عبیدالله یاد کرد. غارت خراج بادوریا،

۲۰. وی در مقام معارضا با مصعب، علت چموشی خود را چنین عنوان می‌کند: روزی حسین علیه السلام مرا به سوی خود خواند و نرفتم و از اینکه دعوت سرور عرب را رد کردم، پشیمانم؛ چه رسد به تو که نزد من از بردگان جزیره هم ارزش پایین‌تری داری. (شبهه این شعر، رک: ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ۵۱۳/۵؛ ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۸۵-۲۸۸/۶)

کسکر، زور، موصل، جزیره و توابع آن، بیانگر روحیات غارتگری و انتقام‌جویی عبیدالله است که در اشعار وی تصریح شده است. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۵/۷-۳۶) از مهم‌ترین غارات عبیدالله، غارت عین‌التمر بود (حموی، ۱۹۹۵: ۱۷۶/۴) که از منظر منابع تاریخی، فاجعه‌ای عظیم به شمار می‌آمد. یکی از علت‌های این حمله، دشمنی عبیدالله با آل‌زبیر و اقدام وی برای جداکردن مناطق تحت امر این خاندان بود. (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۸۵-۲۸۸/۶)

از دیگر عوامل مؤثر در جدایی عبیدالله از زبیریون، نقش مشاوران و همراهان مصعب بود. این گروه که بعضاً از اشراف کوفه و سران قبیله‌ای بودند، به دلیل مخالفت با مختار و مشارکت در قتل حسین علیه‌السلام، به بصره آمده بودند؛^{۲۱} نظریات متفاوتی به عبیدالله داشتند؛ ولی عموماً از عبیدالله نزد مصعب بد می‌گفتند (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۹۷/۶) و سابقه عهدشکنی و فساد او را یادآوری می‌کردند. این امر، زمینه تغییر نظر مصعب را فراهم کرد. (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۲۹۰/۴)

ز. عبیدالله جعفی و امویان:

همان‌طوری که اشاره شد، سابقه حضور عبیدالله جعفی در شام، به زمان معاویه و گرایش‌های عثمانی وی بازمی‌گشت. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۲۹۷/۲) اما با توجه به مطالبی که پیش از این مورد بررسی قرار گرفت، حزم‌اندیشی و منفعت‌طلبی عبیدالله و تعصبات قومی و حمیت وطنی، مانع مهمی برای سوء استفاده معاویه از وی شد. بنابراین، عبیدالله در صفین شرکت نکرد و اخبار مربوط به حضور وی در این نبرد، مغشوش است. (نصرین مزاحم، ۱۳۸۲) در کنار این مسئله، زمینه‌های فکری و اجتماعی عراق و تخاصم رجال شامی با عراقیان، در تسریع جدایی عبیدالله از معاویه بی‌تأثیر نبود. مسئله به اینجا هم ختم نشد و عبیدالله در مدت کوتاهی که در شام بود، نیروهایی را بسیج کرد و به حمله و غارت بلاد شام پرداخت (بلاذری، ۱۹۵۹: ۲۹/۷)؛ تا جایی که خلافت اموی، از جانب او احساس خطر کرد و با وجود اقدامات ایذایی و دفعی، تنها عزیمت عبیدالله به عراق آن‌ها را از نگرانی درآورد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۲۹/۷-۳۰؛ ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۲۷۰/۶-۲۷۱)

اگرچه بنا به برخی اقوال، عبیدالله در زمره سرداران اموی و در خدمت عمال عراق بود (ابن‌قتیبه، ۱۴۱۰: ۱۰/۲-۱۲)، ولی در این اقوال، اشاراتی به مقام و مسئولیت عبیدالله نشده و غیر از آن، قراینی هم دال بر تأیید این اخبار وجود ندارد. آنچه روشن است، اینکه موقعیت اجتماعی،

۲۱. از آن جمله، می‌توان به شیب‌بن‌ربیع (طبری، ۱۳۸۷: ۹۳/۶-۹۲) و احنف‌بن‌قیس اشاره کرد که عبیدالله با وساطت وی از زندان مصعب آزاد شد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۵/۷)

شیخوخیت عربی و اشرافیت قبیله‌ای، بیشتر از هر چیزی در تقویت و توسعه نفوذ او در عراق مؤثر بود و همین امر، حاکمان عراق را در تعامل و حتی مدارا با او قرار می‌داد. مسئله توییخ و راستی‌آزمایی گرایش‌های اموی وی توسط عبیدالله بن زیاد، بیشتر به جهت تهدید اشرافیت قبیله‌ای اعراب بود تا اثبات این قضیه که آیا عبیدالله در کنار حسین علیه السلام بوده یا نه. عبیدالله این کار را ناپسند شمرد و با فرار از تیررس عمال اموی، ثابت کرد که قدرت فشار افکار عمومی، تعیین‌کننده حوادث عراق است و نه حاکمیت عربی. این مسئله، در رابطه او با مختار و آل زبیر هم قابل استفاده است.

یکی از صحنه‌های تطور تاریخی شخصیت عبیدالله، جدایی از مصعب و پیوستن به سپاه اموی به ریاست عبدالملک بن مروان بود که به موازات شام، حل مسئله عراق در زمره اولویت‌های آن‌ها به شمار می‌آمد. اگرچه موقعیت مروانین هنوز تثبیت نیافته بود، اما عبیدالله ترجیح داد تا در مقایسه با قدرت‌های محلی و زودگذر عربی عراق و حجاز، رو به سوی امویان کند. شاید به واسطه آن می‌توانست از اصالت عراقی، حمیت عربی و اشرافیت قبیله‌ای خود دفاع کند. عبیدالله در تکریت بود که با عبدالملک بن مروان بیعت کرد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۷/۷)^{۲۲}

بلاذری در خصوص علت حضور عبیدالله در نزد عبدالملک، به سخن وی خطاب به خلیفه اموی استشهد می‌کند که طبق آن، عبیدالله درخواست اعزام نیروی بیشتری بر مقابله با زبیریون کرده بود. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۸-۳۹/۷) با توجه به اهتمام زبیریون برای جذب عبیدالله و دعوت و وعده‌دادن به وی، می‌توان احتمال داد که چه فرصت طلایی در اختیار عبدالملک قرار گرفته تا به وسیله آن، بر دشمن غلبه کند و عراق را تصرف نماید. مطابق انتظار، خلیفه اموی او را احترام کرد و در کنار خود نشاند و مبالغی را به او و یارانش هبه کرد؛ اما در عین حال، یاران کمی را همراه او به عراق گسیل نمود. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۸-۳۹/۷) ابن کثیر تعداد آن یاران را ۱۰ نفر می‌داند (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۲۹۴/۸) و به قولی، با درهم و ارزاق، خواسته او را اجابت کرد (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۳۱۳/۶) و به قولی دیگر، کسی را همراه او نفرستاد. (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۱۸۷-۱۸۸/۳)

آنچه معلوم است، اینکه عبیدالله پس از این، جزئی از سپاه اموی به شمار می‌آمد و به عنوان مقدمه اموی شناخته می‌شد. (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۲۹۴/۸) طبق وعده، مقرر گردید تا شامیان به دنبال وی رهسپار نبرد با زبیریون شوند. بدین ترتیب، پیروزی عبیدالله، به نام امویان رقم خورد و فتوحات وی سبب گسترش قدرت آنان بر عراق و جزیره شد. (بلاذری، ۱۹۵۹: ۳۸-۳۹/۷) هدف اصلی عبیدالله، کوفه بود. به همین جهت، با یاران خود عازم این شهر شد؛ ولی در نبرد با

۲۲. ابن اعثم می‌نویسد: وی در شام به حضور عبدالملک رفت. (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۳۱۳/۶)

حارث بن عبدالله، والی کوفه و سپاهیان، شکست خورد. (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۲۹۴/۸)

اقوال مختلفی در مورد پایان حیات عبیدالله جعفی وجود دارد؛ برخی معتقدند بعد از شکست از زبیریون، خود را به رود فرات انداخت؛ ولی در آب غرق شد و غواصان جسد وی را یافتند و به دستور مصعب، سرش را جدا کرده، در شهر کوفه آویختند تا عبرت اشراف و مردم آن دیار گردد. (ابن حبیب، بی تا: ۴۹۲) ابن کثیر معتقد است کشته شد و سرش را به کوفه و بعد بصره فرستادند. (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۲۹۴/۸) ابن خلدون می نویسد: بعد از شکست انبار، عبیدالله سوار کشتی شد و چون او را شناختند، خود را به آب زد و غرق شد. (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۱۸۸-۱۸۷/۳) به قولی دیگر، بعد از نبرد، عبیدالله از ترس آنکه اسیر نشود، خودش را به آب فرات انداخت و غرق شد. (زرکلی، ۱۴۱۰: ۱۹۲/۴)

انگیزه‌های بسیاری در دفع عبیدالله نقش داشت؛ اما نقش زبیریون در بسیج نیروها و جهت‌دهی افراد به سوی منافع خود هم در این قضیه بی تأثیر نبود. طبری می نویسد: کسی که ابن حر را کشت، فریاد می زد: «این فراری امیر مؤمنان است.» (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۵/۶-۱۳۶) و دیگران گفتند: این، کسی است که عبدالله بن زبیر و مصعب در تعقیب او هستند. (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۳۱۵/۶) احتمال می رود در این زمان، هنوز اهل العراق زبیریون را بر امویان ترجیح می دادند؛ چراکه عراق همچنان در اختیار مصعب قرار داشت (یعقوبی، بی تا: ۲۶۴/۲) و بسیاری از سران قبایل، اشراف و حتی برخی از علویان مثل عبیدالله بن علی بن ابی طالب (یعقوبی، بی تا: ۲۶۳/۲) و شخصیت‌های مشتهر شیعی چون ابراهیم اشتر، با مصعب بودند. (ابن مسکویه، ۱۳۷۹: ۱۹۸-۱۹۷/۲) این مسئله، از نگاه امویان دور نماند (حموی، ۱۹۹۵: ۱۲۷/۵) و با قوت حزب اموی عراق و فراهم آمدن رؤسای قبایل و جنگاوران قوم، این منطقه به سرعت به دامن امویان بازگشت. (ابن مسکویه، ۱۳۷۹: ۲۳۴/۲) تعصبات قبیله‌ای و ضعف سیاست زبیریون (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۳۰۶/۶)، به سرعت کوفیان را از مصعب جدا کرد (طبری، ۱۳۸۷: ۱۵۱/۶) و در مدت نه چندان دور، طومار این خاندان هم از قلمرو اسلامی برچیده شد. (ابن مسکویه، ۱۳۷۹: ۲۳۵/۲)

عبیدالله از ابعاد مختلف، حایز اهمیت بود؛ از سویی، «استراخ الناس منه» (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۲۹۴/۸) و از سویی دیگر، زمینه تسلط آل مروان بر عراق فراهم آمد. (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۲۷۲/۶-۲۷۱) به نوشته ابن اعثم، وقتی عبدالملک از مرگ عبیدالله مطلع شد، برآشفته و جزع و فزع بسیار نمود و سوگند خورد انتقام خون عبیدالله را بگیرد. (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۲۹۰/۶-۳۱۶)

لازمه تجدید حیات امویان، به عنوان تنها قدرت بلامنازع در قلمرو اسلامی (خلیفه خیاط، ۱۴۱۵: ۱۶۸)، مشروط به بهره‌گیری از سنت‌های اجتماعی حاکم بر جامعه و تصفیه و سرکوب نیروهای گریز از مرکز و مخالف بود. خلیفه اموی که عبیدالله را شکاری مناسب می دید، با

تحریک و تأیید وی، هم او را از صحنه رقابت و فتنه‌افکنی عراق محو نمود و هم بهانه کافی برای تصرف عراق و مقابله با مدعیانش به دست آورد. از سویی، امویان به‌خوبی بر ضعف مدیریت زبیریون و سستی پایگاه آن‌ها در عراق واقف بودند.

یکی دیگر از دلایل اهمیت عراق برای امویان، از آن رو بود که بخش وسیعی از نیازها و تأمین معاش شامیان، به واسطه درآمدهای عراق فراهم می‌شد و حفظ عراق برای جلب رضایت شامیان، از اولویت‌های مهم خلافت اموی به شمار می‌رفت. علاوه بر این، شام در سال‌های ۶۹-۶۸ هجری دچار قحطی و خشکسالی شد. از جهتی، به سبب رقابت‌های سیاسی امویان با دیگران، توان حملات نظامی خارجی را از دست داده بود. شدت این مصیبت تا آن‌جا بود که شامیان از غزوات به غارات و آن هم در عراق رو آوردند. (خلیفه خیاط، ۱۴۱۵: ۱۶۶-۱۶۵)

نتیجه

۱. آمال و آرزوهای عبیدالله جعفی از یک سو، و زمینه‌های سیاسی - اجتماعی حاکم بر عراق، غلبه تعصبات قومی و قبیله‌ای برگرفته از نظام قبیله‌گرایی و جاهلی از سوی دیگر، باعث شده تا ابهامات بسیاری در مورد وی وجود داشته باشد و در این میان، گرایش‌ها، مواضع و ایستارهای جعفی در مواجهه با حوادث تاریخی، از ثبات و اطمینان کافی برخوردار نباشد.

۲. نسبت میان برخی عناوین و القاب فضیلت‌گرای برخی نویسندگان اسلامی با شخصیت عبیدالله جعفی و ادبیاتی که عبیدالله برای توجیه خود از آن بهره می‌گرفت، به گونه‌ای است که ممکن است تصور شود رسالت عبیدالله، نشر مفاهیم دینی و اجرای اوامر و نواهی شریعت در جامعه بوده یا اعتقادات و باورهای دینی، سبب حضور فعال وی در تحولات این دوره شده است؛ اما به واقع، بررسی اوضاع اجتماعی - فرهنگی جامعه اسلامی و به‌ویژه عراق در قرن نخست هجری از یک سو، و ناپایداری مواضع و هویت چندگانه عبیدالله جعفی، احتمال پذیرش این فرضیه را که مبنای مواضع و سیاست‌های وی دینی بوده، رد می‌کند.

۳. شاید بتوان گفت گرایش‌های عقیدتی - سیاسی عبیدالله، در زمره اعتزال قرار بگیرد. نفوذ تاریخی عبیدالله، نه تنها این فرض را با تردید می‌پذیرد، بلکه بیانگر حضور فعال یک جریان تاریخی پویا در جامعه اسلامی می‌باشد.

۴. این تحقیق می‌تواند رهیافتی تاریخی بر تحلیل مناسب با واقعیت‌های اجتماعی - فرهنگی جامعه اسلامی ارائه دهد و ضمن تأکید بر جایگاه رجال و مشاهیر قومی - قبیله‌ای در حوادث تاریخی، مدعی است زمینه‌های تربیتی و شرایط اجتماعی - سیاسی، سهم بسزایی در تعریف این جایگاه و چگونگی حضور و مشارکت افراد در عرصه‌های تاریخی ایفا می‌کنند.

منابع

- ابوعبيد، قاسم (١٤١٠ق). النسب، تصحيح: مريم خير الدرع، بيروت: دار الفكر.
- ابن اثير، علي (١٤١٠ق). الكامل في التاريخ، بيروت: دار الصادر، ج٤.
- ابن سعد (١٤١٠ق). الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ج٥.
- ابن اعثم (١٤١١ق). الفتوح، تحقيق: علي شيرى، بيروت: دار الأضواء، ج٥٥.
- ابن حبيب (بى تا). المحبر، تحقيق: ايلزه ليختن شتيتير، بيروت: دار الآفاق الجديدة.
- (١٤٢٢ق). اسماء المغتالين من الاشراف فى الاسلام والجاهلية، تصحيح: حسن كسروى، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ابن حزم (١٤٠٣ق)، جمهرة انساب العرب، تحقيق: لجنة من العلماء، بيروت: دار الكتب العلمية، الثانية.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (١٤٠٨ق). العبر وديوان المبتداء والخبر فى تاريخ العرب والبربر ومن عاصرهم من ذوى الشأن الكبير، تحقيق: خليل شجاعة، بيروت: دار الفكر، الثانية، ج٣.
- ابن قتيبة (١٤١٠ق). الإمامة والسياسة، تحقيق: علي شيرى، بيروت: دار الأضواء، ج٢.
- ابن كثير (١٤٠٧ق). البداية والنهاية، بيروت: دار الفكر، ج٨.
- ابن مزاحم، نصر (١٣٨٢ق). وقعة صفين، عبدالسلام محمدهارون، قم: مؤسسة العربية المرعشى، الثانية.
- ابن مسكويه (١٣٧٩ق). تجارب الأمم، تحقيق: ابوالقاسم امامى، تهران: سروش، الثانية، ج٢.
- ابن منقذ، اسامه (١٤٠٧ق). المنقذ، تصحيح: احمد محمدشاكر، القاهرة: مكتبة السنة.
- بكرى، ابوعبيد (بى تا). سمط اللالى، تصحيح: عبدالعزيز الميمنى، بيروت: دار الكتب العلمية، ج٢.
- بلاذرى، احمد (١٩٥٩م). الانساب الاشراف، تحقيق: محمد حميدالله، [بى جا]: دار المعارف، ج١٢، ٦، ٣، ٧.
- (١٩٨٨م). فتوح البلدان، بإشراف لجنة تحقيق التراث، بيروت: دار المكتبة الهلال.
- بلاشر، رضى (١٣٦٣ش). تاريخ ادبيات عرب، ترجمه: آذرتاش آذرنوش، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى.

٥٠ سخن تاريخ / سال يازدهم، شماره ٢٥، بهار و تابستان ١٣٩٦

- جاحظ (٢٠٠٢م). البيان والتبيين، تصحيح: على ابوملحم، بيروت: دار و مكتبة الهلال.
- (١٤٢٤ق). الحيوان، تصحيح: محمد باسل عيون السود، بيروت: دار الكتب العلمية.
- حموى، ياقوت (١٩٩٥م). معجم البلدان، بيروت: دار الصادر، الثانية، ج ١-٥.
- خليفة بن خياط (١٤١٥ق). تاريخ خليفة بن خياط، تحقيق: فواز، بيروت: دار الكتب العلمية.
- دينورى، ابوحنيفة (١٣٦٨ق). اخبار الطوال، تحقيق: عبدالمنعم عامر، قم: منشورات الرضى.
- ذهبي، محمد (١٤١٣ق). تاريخ اسلام ووفيات المشاهير والاعلام، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت: دار الكتاب العربى، الثانية، ج ٥.
- زرکلى، خيرالدين (١٤١٠ق). الاعلام قاموس التراجم، بيروت: دار العلم للملئين، الخامس، ج ٢ و ٤.
- سمعانى، عبدالكريم (١٣٨٢ق). الانساب، تحقيق: عبدالرحمن بن يحيى المعلمى، حيدرآباد: دائرة المعارف العثمانية، ج ٣.
- طبرى، محمد بن جرير (١٣٨٧ق). تاريخ الطبرى، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: دار التراث، الثانية، ج ٦.
- يعقوبى، احمد (بى تا). تاريخ، بيروت: دار الصادر، ج ١ و ٢.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی